



آنها مخفیانه وارد اتاق فرمانروایی شدند و یک توپ کریستالی درخشان را روی میز دیدند.

«این باید گوی قدرت باشد!»

دیلن زمزمه کرد: «آن را بردار تا بازی تمام شود و بتوانیم به خانه برگردیم!» اما وقتی که جو به سمت گوی رفت، یک جنگجو با ظاهری خشن در مقابل آنها ظاهر شد. زره سیاه پوشیده بود و چشمان آبی روشنش می درخشید. «متجاوزان!» او با فریاد ادامه داد: «تو هرگز صاحب گوی من نخواهی شد!»

جو گفت: «خواهیم دید!»

«بگیرش، هرب!»

شوالیه همستر به سمت ارباب شیطانی رفت، اما او فقط خندید. اشعه‌ای که دور خودش می‌چرخید از دست او بیرون زد و به هرب خورد و او را شوکه کرد!

«دو نفر می‌توانند هم زمان بازی کنند!»

جو گفت: «حداقل درجه سانتیگراد!»

این طلسم از زره ارباب شیطانی عبور نکرد.

«جادوی تو ضعیف است! تو هرگز مرا شکست نخواهی داد!» ارباب شیطان